

متن پرسش

با سلام: در خصوص سوال ۳۲۲۰۵ که رجوع دادید به جواب سوال ۳۲۲۰۳ استاد عزیز من واقعا به انقلاب اسلامی ایمان و یقین دارم و با تمام وجود آنرا پذیرفته که حس می‌کنم و می‌دانم که شروعی بوده برای انقلاب جهانی ولی استاد نمی‌خواهم به یقین بگویم ولی دوتا مشکل دارم گفتم شاید علت تاریکی من اینها باشد. چون نتوانستم تجزیه تحلیل کنم سوال ۳۲۲۰۳ رو پرسیدم اول آنکه خیلی سعی کردم کنترل چشم داشته باشم و تا ۴۰ سالگی یه جورایی سرکوبش کردم که به نامحرم و حرام نرود و چشم چرانی نکنم موفق هم بودم تا حدی که فکر می‌کردم کاملا تسلط دارم ولی به یکباره الان ۳ سال هست که حس می‌کنم به اختیارم نیست انگار از من زور شده و خودبه خود خطا میره کلی تلاش کردم موقع چشم چرانی نگاه به آسمان می‌کردم، صلوات و استغفار می‌فرستادم یا موقع این عمل سریع سلام بر امام زمان می‌دادم و ابراز پیشیمانی می‌کردم، راههای مختلفی را طی کردم. تنبه قرار دادم که خطا کرد قرآن بخوانم و نماز شب بخوانم خلاصه هر راهی رفتم باز انگار نمی‌توانم تسلط پیدا کنم. اینقدر به لقمه حلال حساسم و اینقدر به پول و درآمد شبهه ناک حساسم که جرات سمت رفتنش رو ندارم چشمم هم قبلا همینطور بود. نمی‌دانم چرا از دستم خارج شده آیا چوب اعتماد بیش از اندازه به چشم رو می‌خورم که آتش زیر خاکستر بوده و الان تو میان سالی که وقت عرق کردن عقل هست افتاده به جانم. خدا میدانه چقدر نگران و ناراحت این مشکل هستم، ولی تلاشهایم نتیجه نمی‌دهد با اینکه می‌دانم مرا از سلوک باز می‌دارد ولی درمان نمی‌شود به قول معروف برایم شاخ شده. دوم خیلی از این مدرن بودن بدم می‌آید علاقه شدیدی به ساده زیستی دارم و دلم محیطی ساده مثل روستا می‌خواهد به دور از زندگی شهری ولی بخاطر شغل و علاقه زن و بچه هام به شهر گیر کردم والا می‌رفتم به روستای خودمان تا لافل صله رحم داشته باشم با پدر و مادر و اقوام و در کنار آنها باشم ولی الان هفته ای یا ماهیانه می‌ریم سر می‌زنیم حس می‌کنم این تاریکی و عدم نشاط روحی بخاطر مشغول شدن نفس به کثرات هست چون از وحدت دور میشم مانند اینکه بخشیش مربوط به چشم و بخشی مربوط به مشغول شدن ذهن به زادگاه و زندگی شهری و صله رحم و... که اجازه نمیده خودم رو در افق دیگر بیابم نمیزاره عبور کنم انگار خوردم به سرعت گیر و دست انداز و گیر کردم تو چاله و افق روبرو رو می‌بینم ولی پای رفتن نیست چون در چاله هست برای این دو مشکل چه کنم؟ برام سخته با این همه شهید برای انقلاب و این همه سختی اهل بیت بخام گیر این چیزها باشم و از سیر و سلوک عقب بمانم. استاد یه آدم میان سال خوب می‌فهمد که فرصتش رو به اتمام هست. حداقل نیمیش رفته پس به خدا خجالت می‌کشم از خدا و شهدا. منتها از شدت ناراحتی موندم چکار کنم با این جریان

نظر مبارکتان چیست؟ راهی برای درمان هست؟ تا عاقبتمان ختم به خیر شود تا در این آخر زمان به چاه نرم بسیار بسیار نگران هستم نکند شیطان تیر خلاص بزنه!

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱. بسیار امیدوار باشید که خداوند عمق زشتی مواردی را که خودش نهی فرموده است را به شما نشان دهد و بحمدالله در شرایطی هستید که متوجه خواهید شد چرا خداوند ما را از این نوع اعمال نهی فرموده. ۲. آری! در حدّ توان خود از صله رحم و کمک به آشنایان غفلت ننمایید. موفق باشید